

جامعه سنتی و دوران مدرن

یاسر عزیز

<http://azizi61.multiply.com>

عصر ما عصر زمان ، تحول، پویایی و در حقیقت زمانه درک دینامیک در اجزا و صور ذهنی و عینی جامعه و تاریخ است. دوره ای از تاریخ که پارادایم های مختلفی را فراروی بشر می گذارد و چون دوره تحرك شتابان ذهن از سوژه به ابژه است بنابراین هیچ چارچوب و فرمی بر بنیان ثبات و سکون نخواهد ماند و به همان سرعتی که ایجاد می شوند در شرف شدن و دگرگونی هستند. این مهم اما برای ما که همزمان با زمانه خود نیستیم نه تنها به درستی درک نمی شود که شنیدن آن هم کم از هتک حیثیت ازارشهای مکانیکی و مطلق مان ندارد. اما چه سود که اصرار ما بر انکار واقعیات جاری جهانی جز به تاخیر انداختن تحول تاریخی نیست. در این مجال برآنیم تا با ارائه آنچه مفهوم واقعی سنت و مدرنیته است تکلیف خود را با تراژدی تحول مان روشن کنیم.

الف- سنت: در فرهنگ فارسی معین ذیل واژه سنت چند معنی لغوی آورده شده است که عبارتند از: راه، روش سیرت، طریقه و عادت. اما آنچه در حوزه جامعه شناختی و تاریخی از مفهوم سنت به ذهن متبادر می شود چیزی فراتر از اینهمه است و شاید در محدودترین بیان لغوی بتوان ترکیب «راه و روش عادت شده» را بکار برد. در فرهنگ انگلیسی آکسفورد نیز واژه سنت «tradition» عبارت است از: مجموعه تولیدات گذشته در زمینه های نظرات «opinions»، اعتقادات «beliefs» و عادات «customs». بنابراین تعاریف و با توجه به آراء نظریه پردازان می توان سنت را عبارت از مجموعه اعتقادات، باورها، نظرات و رفتارهای تکرار پذیر دانست که در بستر زمان ایجاد می شود و بعنوان ارزشهای اجتماعی و ملی مورد حمایت و اهتمام مردم و نیز پاسداری اجبار اجتماعی قرار می گیرد. این مسئله در نگرش شرقی خود را پررنگتر نشان می دهد. آنچنان که داریوش آشوری در یکی از آثار خود می گوید: «در شیوه نگرش شرقی به جهان، اصالت با ثبات و تغییر ناپذیری ست و انسان شرقی برای آنچه در زمان و مکان واقع می شد، یعنی برای امر محسوس و گذرا ارزش قائل نبود... و در زندگی این جهان هم همیشه به آنچه دارای سنت و سابقه و مطابق راه و رسم پدران بود، ارزش می گذاشت.» (1) این نگرش به امر واقع در بعد گذشته زمان البته متضمن برخورداری از نگاه تاریخی و تلقی مناسب از روح تاریخ در نزد سنت گرایان «Traditionalists» نیست، چه سنت و محتوای آن متعلق به اجزای تاریخ است حال آنکه برخورداری از نگاه تاریخی در گرو درک کلیت حاکم بر مسیر تاریخ بمثابة يك هویت مستقل یا وجود منتزع واقع است.

در يك نگرش كلي می توان مجموعه آداب، و رسوم قدیمی و کهن «که البته در زبان مدرن کهنه خوانده می شوند» قومی و ملی را در گستره سنت تعریف کرد و چون جامعه امروز ما تمایل نسبی بیشتری نسبت به الگوهای ذهنی سنتی از خود بروز می دهد می توان قاطعانه سنتی اش خواند.

(گی روشه) جامعه سنتی را «جامعه ی کشاورزی» می خواند و معتقد است: «جامعه سنتی با تکنولوژی و آگاهی منطبق با عصر قبل از نیوتن و در نتیجه با سطح بهره وری محدود مشخص می گردد. تولید جامعه سنتی لزوماً تولیدی ایستا می باشد.» (2)

تعریف گی روشه آنجایی که معتقد است: «جامعه سنتی دارای تحرك اجتماعی محدودی بوده و مشخصه آن نوعی تقدیرگرایی مزمّن است» (3) بخوبی تعاریف را با خصوصیات جامعه کنونی ما متصل می کند نیز یکی از تفاوت های فاحش میان جامعه سنتی و جهان نو که عدم تحرك در جامعه سنتی است را بیان می کند . حال و با شرایط و تعاریف فوق باید دید برای به روز کردن جامعه سنتی ما با جامعه ای مدرن چه باید کرد؟

بی شك پاسخ در خور این پرسش بسیار مفصل و طولانی خواهد بود بلکه توان فکری بسیاری را نیز می طلبد اما به صورت مختصر و در حد توان بدان خواهیم پرداخت . پیش از آن درامدی بر مدنیتته ارائه می گردد.

ب- مدنیتته: اگرچه در سالهای اخیر يك شوخی بزرگ بصورتی جدی به عرصه مفاهیم کاربردی وارد شده است تحت عنوان « پست مدرن » و افرادی چون ((ژان بودیاری)) به تعبیر((اسکات لاش)) اغراق آمیز و غیره مسئولانه به ستایش از آن پرداخته اند و باز به بیان اسکات لاش « که خود از حامیان جدی این فصل در حوزه جامعه شناسی می باشد » پست مدرنیسم به موضوع زیبایی شناسی، گفتار اخلاقی و گفتار سیاسی تبدیل شده است «(4) اما همت اصلی نظریه پردازان و تئوریسین های اجتماعی و سیاسی همچنان حول مفهوم مدرن و تحقق زمینه های استقرار آن می چرخد . مفهوم مدنیتته یا مدرن آنچنان که مفهوم سنت می طلبد نیازمند کالبد شکافی لغوی نیست . مدرن یعنی نو و جدید و حکایت می کند از نوشوندگی .

یورگن هابرماس می گوید: «اصطلاح مدرن به طور مکرر- در زمینه های متفاوت – برای بیان خودآگاهی يك عصر جدید بکار برده می شود.»(5) اگر بخواهیم بیان هابرماس را بسط دهیم به اینجا می رسیم که در هر برهه ای از حیات بشر که نگاه انسان به مقولات متناسب با نیازهای خود براساس آگاهی برآمده از احتجاجات ذهنی و احتجاجات عصری صورت میگیرد نوعی تفکر مدرن ایجاد شده است . هابرماس در جایی دیگر معتقد است مفهوم « مدرن اکنون و در آگاهی جدید در آنجا که یکسره خود را به روی آینده بازگشوده است در مقابل کهنه قرار می گیرد»(6) و با توجه به نکته که « مدنیتته خود را در مخالفت با سنت فهم می کند»(7) می توان گفت: دوران مدرن به سنت از دید کهنه گرایی می نگرند و آن را دارای عناصر کهنه و ناکارآمد برای جهان جدید می دانند به همین دلیل مدنیتته در صدد برآمدن تا « الگوی خود را با معیارهای خود انتخاب کند و هنجارهایش را از درون خود بیابد.»(8) بر همین اساس مدنیتته نه تنها به خود آگاهی می پردازد بلکه با درپیش گرفتن نگرش انتقادی به سنت خود را به مرز استقلال و شکوفایی می رساند . حال و با این تصویر ذهنی که نمی توان بر خر سنت سوار ، ژست سواران بر قطار سریع السیر مدرن (مدنیتته) را گرفت به راههای برون رفت از این تناقض نامیمون می پردازیم.

هگل که منطق دیالکتیکی در مفهوم واقعی و اصلی خود بیش از همه به وی مدیون است در راستای تشریح تحولات منتهی به مدنیتته در غرب ، تحولات فرانسه و عصر روشنگری را مرهون سه پایه دیالکتیکی حاکم بر این جریان می داند . در این دستگاه گسست، تداوم و تحول در جایگاه تز، آنتی تز و سنتز موجب بروز تحولات منتهی به مدنیتته می شوند . هوشنگ ماهرویان – اندیشمند متعهد کشورمان – در یکی از آثار خود به تبیین و تشریح این تئوری هگلی می پردازد . وی در بخش پایانی کتاب خود که به مبحث گسست اختصاص دارد می نویسد: « از گذشته ، گسستن و معارف، سنن، ادبیات و تاریخ را انتقادی نگرستن و با آنها فاصله گرفتن ضد ارزش نیست ، بلکه گسست تنها راه دستیابی به تداوم و در نهایت ایجاد تحول تاریخی است.»(9)

بر این اساس سنتها را باید اول با نگاه انتقادي نگریست، ارزش هاي مکانیکی آنها را از اهمیت خالی کرد و سپس برای نیل به آینده از آنها گسست حاصل کرد . این گسست از سنت های پوسیده و کهنه در صورتی که مداومت داشته باشد و پایه تداوم را کامل نماید در نهایت منجر به ایجاد تحول تاریخی خواهد شد . این تحول تاریخی همان مدرنیته می باشد . شایان ذکر است که این گسست از سنت های گذشته به معنای قطع نظر از تاریخ نیست . در حقیقت جوامعی که از سنت های کهنه گسست می یابند و با طی کردن مسیر تداوم به تحول می رسند و حقیقتاً مدرن می شوند به نوعی خودآگاهی ، رهایی و آزادی می رسند که می توانند با اتکا به آن بدون تاثیر مناسبات تاریخی و موانع ارزشی به گذشته بروند ، در تاریخ سیر کنند و در بند اجزاء این ارابه افسون نیفتند . اما چگونه شرایط اجتماعی مساعد گسست می شود؟

این مهم تنها در صورت ایفای رسالت تاریخی روشنفکران ، اندیشمندان و بخصوص دانشجویان- که عناصر انسانی دوران مدرن هستند در برابر ریش سفید، حاجی و ... که متعلق به سنت گذشته اند- حاصل می شود. از آنجایی که فاصله میان روشنفکران نخبه در جامعه ما با توده بسیار زیاد است و مهمترین تاثیر گسست اجتماعی باید بر ذهن توده مردم مشاهده شود با فرض اینکه قشر دانشجو « از لحاظ منشاء و با توجه به گسترش آموزش عمومی، از طبقات مختلف بر می خیزند و از این رو به عنوان يك قشر شناور و قابل بسیج» (10) هستند مهمترین نیروها جهت تغییر مسیر جامعه بسمت گسست هستند . در حقیقت « زیست دانشجویی زمینه ای مساعد برای پیدایش جنبش های ضد سنتی، عدالت خواهانه و آرمان گرایانه است.» (11)

یکی دیگر از راهها نیز پرداختن هرچه بیشتر و عمیق تر به تحزب در میان نخبگان و روشنفکران است که در این زمینه در جایی دیگر سخن خواهیم گفت .

با توجه به آنچه مطرح گردید به نظر می رسد تنها راه رهایی جامعه از باورهای کهنه و ورود به ارزش های مدرن به چالش طلبیدن ذهن تاریخی توده ها و پاکسازی جامعه از نگرش های پیشامدرن می باشد و نیک می دانیم ؛ دموکراسی ، آزادی و عدالت تنها با برپایی چارچوب های مدرن محقق می شوند.

منابع و مآخذ:

- 1- آشوری، داریوش - ما و مدرنیته - چاپ دوم - مؤسسه فرهنگی صراط- ص2
- 2- روزه ، گی - تغییرات اجتماعی - ترجمه منصور وثوقی - چاپ چهاردهم - نشر نی- ص162
- 3- پیشین
- 4- لش ، اسکات - جامعه شناسی پست مدرنیسم - ترجمه شاپور بهیان - چاپ اول - انتشارات ققنوس-ص17
- 5- هابرماس ، یورگن - جهانی شدن و آینده دموکراسی: منظومه پساملی - ترجمه کمال پولادی - چاپ دوم نشر مرکز ص188
- 6- پیشین- ص189
- 7- پیشین- ص190
- 8- پیشین
- 9- ماهرویان ، هوشنگ - آیا مارکس فیلسوف هم بود- چاپ اول - نشر آینه - ص115
- 10- بشیریه ، حسین - جامعه شناسی سیاسی - چاپ دهم- نشر نی ص261
- 11- پیشین

نکته:

- 1- در این مقاله به سیر کلی تحول و تطور مفهوم مدرنیته و آراء امثال کانت و دیگران پرداخته نشده است.
- 2- در صورت مطالعه مقاله و وجود نقد یا نظری خوشحال می شوم آن را به آدرس زیر ارسال کنید:

<http://azizi61.multiply.com/journal/item/6>